

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

یادآوری:

ادامه‌ی بررسی احتجاج الهی در آیه 35 مبارکه‌ی یونس؛

بحث در جلسه گذشته پیرامون آیه‌ی 35 سوره مبارکه یونس بود که خداوند متعال فرموده است: (قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) و نکاتی را در مورد این آیه شریفه عرض کردیم.

همانطور که بیان گردید، اجمال معنای آیه این بود که خدای تبارک و تعالی در مقام احتجاج در مقابل مشرکین است و به آن‌ها می‌فرماید: آیا شرکائی که به عنوان معبود قرار دادید، هدایت به حق می‌کنند؛ طبیعی است که این‌ها که اصنام و جماد هستند، قدرت این کار را ندارند و فقط خداست که هدایت به حق می‌کند و بعد خداوند منان در ادامه آیه می‌فرماید: (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ) آیا آن کسی که هدایت به حق می‌کند سزاوار است تبعیت شود، یا آن کسی که اهتداء و هدایت ندارد (إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ)

ادامه‌ی بررسی نکته‌ی پنجم آیه، ضمن سه مطلب، از منظر علامه طباطبایی(ره)؛

به هر جهت در این زمینه نکاتی را عرض کردیم؛ البته یکی از نکات مهم این آیه، این است که در جایی که هدایت وجود دارد، تبعیت یک امر لازم است. در بحث گذشته عرض کردیم که مرحوم علامه طباطبایی(ره) فرمودند: کسی که خودش هدایت بالذات دارد، عقل و فطرت می‌گویند که باید از او تبعیت کرد. لذا می‌خواهیم به این نکته ضمن سه مطلب بیشتر بپردازیم.

مطلب اول:

از این آیه، قاعده کلی وجوب اهتدا بنفسه، در هادی به حق استفاده می‌شود؛ باید توجه نمود که علامه(ره) می‌فرماید: فطرت انسان در جایی که هدایت وجود دارد، انسان را وادار به تبعیت می‌کند. حالا این به نحو کلی هم هست. این یک قاعده‌ی عام است.

تبعیت در امور جزئی و کلی، از فطریات انسانی است؛

این‌که در ذهن بعضی از به اصطلاح روشن فکرها این مطلب هست که تبعیت، امر مذمومی است! یا گاهی اوقات می‌گویند: تقلید یک امر مذمومی است، باید به ایشان گفت که این حرف، سخن درستی نیست؛ چه این‌که جایی که هدایت وجود دارد، چنین هدایتی باید، «إلى الرشـد و الى الحق» باشد؛ از این رو، جایی که می‌دانیم کسی راه حق را می‌داند، این شخص باید تبعیت بشود. شما در امور ضعیفه و جزئیة زندگی بگیرید... تا امورات کلیه.

مثلاً یک کسی نشانی خانه‌ی کسی را بلد است که کجاست. حال اگر او به ما بگوید: دنبال من بیایید تا من به شما بگویم خانه‌ی آن فرد کجاست، در اینجا قطعاً ما از چنین شخصی به راحتی تبعیت می‌کنیم. زیرا این شخص، یک مرتبه‌ای از هدایت ضعیفه را دارد و فطرت انسان می‌گوید که کسی که هدایت دارد، باید تبعیت شود.

آن وقت در امور اعتقادی و امور خیلی مهم، آنجا به طریق اولی این چنین مطلبی قابل استفاده است. چه این‌که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: آیا کسی که خودش بالذات هدایت دارد و دیگری او را هدایت نکرده، این سزاوار است تبعیت بشود یا موجودی که اهداء ندارد، مگر اینکه هدایت شود؟

مطلب سوم:

هدایت به حق، ایصال الی المطلوب است، نه ارائه طریق؛ یکی دیگر از نکات مهم در این آیه این است که هدایت دو گونه است:

نوع اول هدایت: «ایصال الی المطلوب»

نوع دوم هدایت: «ارائه الطريق»

و آن‌چه که در این آیه و نیز کثیری دیگر از آیات، مورد بحث است، همین «ایصال الی المطلوب» است نه مسئله ارائه طریق. آری آنچه مهم است، همین «ایصال الی المطلوب» است. زیرا (قُلِ اللّٰهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ)، یعنی خدا انسان را به حق می‌رساند، نه اینکه فقط آن را نشان دهد و ارائه کند. بلکه هم نشان می‌دهد و هم به واقع می‌رساند. مراد از هدایت، در آیه این است.

بررسی اشکال فخر رازی پیرامون استثناء در آیه: مراد از شرکا اصنام است و اصنام قابل هدایت نیستند لذا استثناء در آیه به چه معناست؟

سوال مهمی که در آیه شریفه هست، بحث استثناء وارد شده در این آیه است. (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى)؛ به تعبیری که در کلام فخر رازی آمده، بحث مهم حول استثناء در این آیه شریفه است. چه این‌که فخر رازی می‌گوید: «فی لفظ الآية اشکالاً و هو أنَّ المراد من الشركاء في هذه الآية الأصنام»، مراد از شرکاء در این آیه، اصنام است «و أنَّها جمادات لا تقبل الهداية» خوب صنم جماد است و جماد که قابلیت هدایت را ندارد. در این صورت چطور خداوند متعال می‌فرماید: (إِلَّا أَنْ يُهْدَى)؟ لذا بحث مهم در این آیه شریفه، حول فهم معنای استثناء مذکور است. که فرمود: (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى) که البته (لَا يَهْدِي) را «لا یهتدی بنفسه» معنا کردیم.

بررسی چند جواب از اشکال فخر رازی از منظر فخر رازی و علامه طباطبائی(ره):

بنابراین در این صورت، درباره‌ی «لا یهتدی إِلَّا أَنْ يُهْدَى» اقوالی در این مقام ذکر شده است که حالا اینها را تک تک اشاره

می‌کنیم تا ببینیم کدامیک صحیح است. فخر رازی صاحب کتاب «مفاتیح الغیب»، یا «تفسیر کبیر» در تفسیر خودش، پنج نظریه را ذکر کرده است. البته برخی از این انظار را مرحوم علامه طباطبایی (ره) بیان کرده‌اند و مورد مناقشه قرار داده‌اند.

جواب اول از منظر فخر رازی:

به شهادت آیه 31 توبه و طبق آیه قبل، مراد از شرکای اول، اصنام و مراد از شرکای دوم، روسای کفر است؛ فخر رازی می‌گوید: جواب اول این است که بگوییم چون آیهی قبلی در سورهی یونس این است که (قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنْتِ تُؤْفَكُونَ) یونس 34، لذا منظور آیه (قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ)، بگوییم مراد از شرکای اول، اصنام است و مراد از شرکای دوم، رؤسای کفر مراد است، «رؤساء الكفر و الضلالة و الدعاة إليها» است. در این صورت گویا مثلاً معنای آیه درست می‌شود. (أَمَّنْ لَا يَهْدِي) یعنی «لا یهدی» از این رؤسا و اشخاص که قابلیت هدایت را هم دارند. پس معنای استثناء (إِلَّا أَنْ يَهْدِي) درست در می‌آید.

شاهد این مدعا این است که «و الدلیل علیه قوله سبحانه اتخذوا احابارهم و رهبانهم اربابا من دون الله إلى قوله لا اله الا هو سبحانه عما يشركون» اینها احبار و رهبان را ارباب قرار می‌دهند و به عنوان رب قرار می‌دهند. بعد فخر رازی می‌گوید: «و المراد أن الله سبحانه و تعالى هدى الخلق إلى الدين الحق بواسطة ما اظهر من الدلائل العقلية و النقلية» خدای تبارک و تعالی عباد را با ادله عقلی و نقلی به حق هدایت کرد؛ «و اما هؤلاء الدعاة و الرؤساء، فإنهم لا يقدرّون على أن يهدوا غيرهم إلا إذا هداهم الله» اینها خودشان که نمی‌توانند دیگران را هدایت بکنند، مگر اینکه خدا این‌ها را هدایت کند.

بنابراین معنای آیه این می‌شود که اینها اگر بخواهند مردم را هدایت کنند، قبلش باید خدا خود اینها را هدایت کند. یعنی شما اینها را که نیاز به هدایت الهی دارند را می‌روید و تبعیت می‌کنید! در حالی که آن موجودی که در هدایت، نیاز به کسی ندارد را رها می‌کنید.

پس این احتمالی است که به عنوان احتمال اول در اینجا ذکر شده است. و البته ظاهر کلام فخر رازی هم این است که این ادعا را به عنوان جواب اول ذکر کرده ولو در جوابهای دیگر مناقشه نکرده، ولی ظاهرش این است که این جواب را فخر رازی نیز، پذیرفته است.

جواب اول از منظر علامه طباطبایی (ره):

استثنا مفرغ، یک استثناء عام است و شامل اصنام و غیر اصنام و حتی اولیاء هدایت می‌شود؛ مرحوم علامه طباطبایی (ره)، همین جواب را به این صورت بیان می‌کند و می‌فرماید: «إنّهُ استثناء مفرغ من أعمّ الأحوال»، خوب جایی که مستثنی منه، منفی باشد، از آن تعبیر به استثنای مفرغ می‌شود؛ اینجا هم دارد (أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي) آن وقت مستثنی منه چیست؟ «من نفى عنهم الهداية» کسی که خدا آنها هدایت نکرده، «ممن اتخذوا شركاء لله تعالى». آنوقت بگوییم این «من نفى عنهم الهداية» يشمل المسيح عيسى بن مريم و عزيز و الملائكة و هؤلاء كانوا يهدون إلى الحق بهداية الله و وحیه» بگوییم به اعتبار همین مصادیق است. یعنی این مستثنی منه، یک عنوان عام است و این عنوان عام درست است که بخشی از آن، اصنام است. ولی بخش مهمی از آن، این است که اینها حضرت مسیح (ع) را به عنوان خدا قرار می‌دادند، یا حضرت عزیر (ع) را به عنوان خدا قرار می‌دادند. یا ملائکه را می‌پرستیدند. در نتیجه معنای آیه اینطور باشد. البته مرحوم علامه طباطبایی (ره) در این جواب، اصلاً آن صراحتی که فخر رازی دارد که می‌گوید باید بگوییم شرکاء یعنی همین رهبان و احبار که شامل مسیح (ع) و عزیر (ع) و بقیه هم بشود، را ندارد.

ولی مرحوم علامه طباطبائی (ره) خودشان دو اشکال به این بیان مطرح می‌کنند که:

اشکال اول: اختلال در معنای آیه؛

می‌فرمایند: «إِنَّ مُحْصَلَهُ أَنَّ الْمَعْنَى لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدِيَ اللَّهُ تَعَالَى فَيُهْدَى غَيْرُهُ بَعْدَ إِهْتِدَائِهِ بِهَدَايَةِ اللَّهِ تَعَالَى». معنای آیه این است که اینها خودشان هدایت نمی‌شوند، مگر اینکه خدا آنها را هدایت کند. بعد که هدایت شدند به هدایت الهی، غیر را هم هدایت می‌کنند. بعد می‌فرماید: «و قد اختلف عليه معنى الآية من أصله» معنای آیه اختلال پیدا می‌کند. «فإنَّ من لا يهتدى إلى الحقِّ بنفسه لا يُتَأَتَّى له أن يهتدى إلى الحقِّ» کسی که بالذات هدایت ندارد، نمی‌شود که هدایت به حق بکند. «فإنَّه إنما يماسَّ الحقَّ من وراء الحجاب فكيف يوصل إليه» ایشان می‌فرمایند: کسی که با واسطه می‌خواهد هدایت کند این «من وراء الحجاب» هدایت می‌کند این «يُماسَّ الحقَّ من وراء الحجاب فكيف يُوصِلُ إليه». اگر آیه را این‌طور معنا کنیم، اختلال در معنای آیه پیش می‌آید. حالا ایشان یک معنایی را قبلاً بیان کرده‌اند که من آن را گذاشته‌ام تا در پایان بحث عرض بکنم، به هر حال ایشان می‌فرمایند: باید به این جهت توجه بشود که (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى)، «لا يهدى» یعنی «بنفسه» هدایت ندارد.

حالا که «بنفسه» هدایت ندارد، چطور از او تبعیت می‌کنید. شما می‌خواهید بیاپید بگویند بعد از این که «بالغیر» هدایت پیدا کرد؛ حالا هدایت هم می‌کند. این خلاف مقصود آیه مبارکه است. مقصود آیه این است که این فرد خودش چیزی ندارد. خودش به تعبیر این معنای اول، هدایتش را «بالعرض» پیدا کرده و خودش به نفسه نمی‌تواند هدایت بکند. این اشکال اول

اشکال دوم: عمومیت معنای آیه، شامل اصنام نمی‌شود؛

بعد می‌فرمایند: «على أنَّ ما ذكره لا ينطبق على الأصنام». اگر ما معنا را عام بگیریم، نسبت به احبار و رهبان و مسیح و عزیر و ملائکه درست است و (إِلَّا أَنْ يُهْدَى) در آنها معنا دارد. اما در اصنام، (إِلَّا أَنْ يُهْدَى) معنی ندارد.

البته عرض کردیم که در بیان فخر رازی، شرکاء را اصنام نگرفته‌اند و شرکاء را خصوص احبار و رهبان گرفته‌اند که اشکال اول فقط بر آنها وارد است. اگر شرکاء را معنای عام بگیریم و استثناء را مفرغ بگیریم و معنای مستثنی منه عام بشود یعنی هم اصنام و هم مسیح و هم عزیر آنوقت این دو اشکالی که مرحوم علامه (ره) فرمودند، مطرح می‌شود.

جواب دوم از منظر فخر رازی؛

مراد از شرکاء اصنام است و خداوند با آنها معامله ذوی العقول، کرده است؛ جواب دومی که فخر رازی داده، این است که می‌گوید: «إِنَّ الْقَوْمَ لَمَّا اتَّخَذُوا آلَةً، لاجَرَمَ عَبْرَ عَنْهَا كَمَا يَعْبُرُ عَمَّنْ يَعْلَمُ وَيَعْقِلُ» چون بالاخره قوم، این چوب‌ها و سنگ‌ها را آلهه‌ی خودشان قرار دادند، لذا با اینها باید معامله‌ی ذوی العقول بشود و همان تعبیراتی که راجع به ذوی العقول می‌شود باید در اینجا بیاید. بعد می‌گوید: «ألا ترى أَنَّهُ تَعَالَى قَالَ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادًا أَمْثَالُكُمْ» یک جایی خدا در مورد اینها تعبیر به «عباد» می‌کند، در حالی که اینها عباد نیستند، بلکه جمادات هستند؛ یا در جایی که می‌فرماید: (إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ) فاطر 14، این‌جا ضمیر «هم» آورده که برای ذوی العقول می‌آورند. «فأجری اللفظ على الأوثان على حسب ما يجرى على من يعقل و يعلم فكذا ههنا وصفهم الله تعالى بصفة من يعقل» پس (إِلَّا أَنْ يُهْدَى) صفت عاقل و ذوی العقول است. یعنی به این اعتبار که با اینها معامله‌ی ذوی العقول می‌شود به این اعتبار خدا فرموده (إِلَّا أَنْ يُهْدَى).

این جواب خلاف ظاهر است؛

خوب این هم خیلی خلاف ظاهر است و حالا اگر در آیه دیگری از اینها تعبیر به «عباد» شده و یا ضمیر ذوی العقول آمده، ما نمی‌توانیم استثناء در این آیه را هم در وزن آنها قرار بدهیم. این هم جواب دوم بود.

جواب سوم از منظر فخر رازی:

متأسفانه ادامه درس ضبط نشده است.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.